

از روسیه تا روسیه

گذار از سه دوره پرمخاطره

سیروس غفاریان

مقدمه

اگر نگاهی اجمالی به تاریخ روسیه از زمان کاترین کبیر یعنی از ۱۷۶۲ میلادی تا زمان تصدی بوریس یلتسین رئیس جمهوری فعلی آن کشور بیندازیم می توانیم نقاط اشتراک زیادی را به سبب عملکرد سیاسی مشترک آنها طی یک دوره ۲۷۳ ساله پیدا کنیم. مورخین و تحلیل گران مسائل سیاسی و روابط بین المللی، پس از فروپاشی مارکسیسم در روسیه (۲۵ / دسامبر / ۱۹۹۱) بر آن شدند که در سه برهه تزاریسیم، کمونیزم و بعد از آن، درباره وجوه مشترکی که در تاریخ روسیه ملموس است تحقیق و آنها را به نحوی به یکدیگر مربوط کنند.

اشاره:

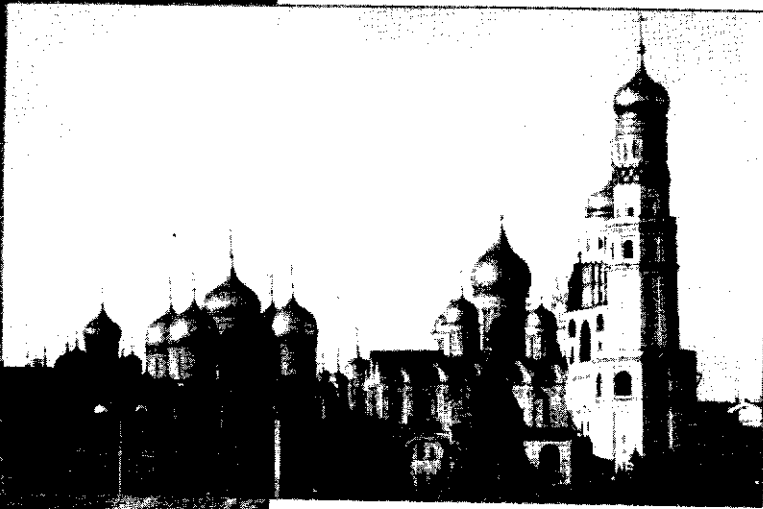
دیران گرامی همواره خوانمناور منابع و اطلاعات لازم در باب موضوعات جاری دنیای معاصر در هر صه سیاست و فرهنگ هستند. این نوشته به درخواست مجله و در پاسخ به این نیاز نگاشته شده است. امید است در شماره های آتی به موضوعات بیشتری از این دست پردازیم.



برونف



خروشچف



کاخ کرملین

الف: بررسی روسیه تزاری

روسیه مدافع پان اسلاویزم

روسیه از زمان قدرت گرفتن خاندان «رومانف» بعنوان یکی از قدرت های بزرگ جهانی مطرح بوده و در قرن نوزدهم بعنوان یکی از پنج قدرت عمده اروپا با ممالک قدرتمندی چون انگلستان، فرانسه، اتریش و آلمان رقابت داشته است. در آن زمان، ایالات متحده امریکا در ماورای اقیانوس و منزوی بود و جزو قدرت های جهانی محسوب نمی شد. روسیه در قرن نوزدهم علاوه بر مستملکات خود در لهستان و فنلاند،

خود را مدافع پنجاه میلیون مسیحی ارتدکس ساکن در بالکان می دانست و همواره از صرب ها در برابر ترک ها و اطریشی ها دفاع می کرد. دیدگاه روس ها در دوران حکومت تزارها این بود که اسلاوهای شرقی (مرکز ثقل تمام اسلاوهای اروپا) به رهبری امپراطور روسیه باید به پیروی از تزار «پان اسلاویزم» حامی صرب ها باشند. شواهد تاریخی نشان می دهد که در سال ۱۸۱۰ «الکساندر اول» در جریان جنگ های ترک ها با صرب ها، جانب صرب ها را گرفت. تزار روسیه در ۱۶ / مه / ۱۸۱۲ با سلطان عثمانی در بخارست پیمانی منعقد کرد که ماده هشتم آن مقرر می داشت که شورشیان صرب باید مورد عفو سلطان عثمانی واقع شوند. حالا دوباره بعد از ۱۸۷ سال، در آخر قرن بیستم، روس ها مدافع صرب ها شده اند. پس می توان نتیجه گرفت که روس ها تا قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ با این که در جنگ دریای تسوشیما در ۱۹۰۵ از ژاپنی ها شکست خوردند، با این وجود خود را یک قدرت فائده اروپایی و جهانی می دانستند؛ به طوری که همواره بر لهستان تسلط داشتند و از اسلاوهای جنوب اروپا حمایت می کردند. اما پس از انقلاب اکتبر بود که آرمان سوسیالیستی و انترناسیونالیزم پرولتری با پان اسلاویزم در هم آمیخت؛ زیرا هدف روس ها از زمان پتر کبیر تا گورباچف و یلتسین، حفظ مرزهای ژئوپولیتیکی سرزمین روسیه بود. شایسته است ابتدا به موقعیت ژئوپولتیک روسیه و سپس به جریانات تاریخی در روسیه از ابتدای تسلط خاندان رومانف تا دوره یلتسین نگاهی داشته باشیم.

ژئوپولیتیک روسیه و ممالک شرقی



زیرینوفسکی رهبر حزب لیبرال دمکرات



گورباچف

آندره پوف

روسیه، از الکساندر اول تا نلین

تاریخ روسیه در این دوران را می توان به دوره های زیر تقسیم کرد:

۱. دوره ارتجاع و دیکتاتوری؛
۲. دوره اصلاحات؛
۳. دوره انقلاب.

۱. دوره ارتجاع و دیکتاتوری

«ایوان اول» به علت آن که همسرش پرنس سوفی برادرزاده آخرین امپراتور بیزانس بود، خود را وارث امپراتوری روم می دانست و عقاب دوسر، نشان پرچم روسیه را از بیزانس اقتباس کرد. ایوان اول هم چنین کلمه سزار را به تزار تبدیل کرد و با نوشتن شجره نامه ای نسل خود را به اکتا و اگوست امپراتور روم رساند. این اقدام قدم اول در راه غربی کردن روسیه بود. مدت ها بعد پتر کبیر ۱۷۲۵-۱۶۷۲ صنایعی را که در اروپای غربی باعث رواج قدرت بازرگانی آنها شده بود، در روسیه ایجاد کرد. بعدها زنی آلمانی تبار به نام کاترین ملقب به کاترین کبیر ملکه روسیه شد و گام های سریعی در جذب تمدن اروپای غربی در روسیه برداشت. او با ولتر مکاتبه می کرد و از دیدرو فیلسوف فرانسوی دعوت کرد که به روسیه بیاید و حتی کتابخانه او را خرید؛ به طوری که به او ملکه فیلسوف لقب دادند. ولی از این تاریخ به بعد استبداد سراسر تاریخ روسیه را

فرا گرفت و رژیم سرواژ حاکم شد؛ چنان که حتی دولتمردان از قوانینی که خود برای جانشینی و سلطنت وضع کرده بودند، تبعیت نمی کردند. به قول یکی از دیپلمات های خارجی، در دوره کاترین: «سلطنت در روسیه نه موروثی است و نه انتخابی؛ بلکه اشغالی است.» این گفته در تاریخ روسیه حتی تا دوره استالین نیز مصداق پیدا کرد. کاترین شوهر خود پتر سوم را طی توطئه ای خفه و سپس اعلام کرد که در نتیجه خون ریزی داخلی در گذشته است. بعداً پل اول جانشین کاترین به تحریک فرزندش الکساندر اول و به راهنمایی «لوردویث ورت»* در نیمه شب ۱۱/ مارس/ ۱۸۰۱ بعلت ضربه ای که بر مغزش وارد شد، به قتل رسید و روز بعد گفته شد که: «اعلیحضرت امپراتور بعلت حمله قلبی در گذشته است.» پل اول چون سیاستی مخالف بریتانیا را در اروپا دنبال می کرد، دچار چنین سرنوشتی شد. الکساندر اول به پاس کمک بریتانیا به او در رسیدن به سلطنت، به فراماسون ها اجازه فعالیت داد و حتی در جلسات آنها شرکت کرد. با آن که الکساندر اول توسط فیلسوف جمهوری خواه فرانسوی لاهارپ تربیت شده بود، شیوه دیکتاتوری اسلاف خود را ارها نکرده. بعد از مرگ الکساندر اول، نیکلای اول به سلطنت رسید. در آغاز سلطنت نیکلای اول در ماه دسامبر، آزادخواهان شورشی به راه انداختند که در تاریخ روسیه به شورش دسامبرست ها (دکابریستها) مشهور است.

در ۱۴/ دسامبر/ ۱۸۲۵ تعدادی از افسران ارتش تحت تأثیر تحولات اروپا بویژه فرانسه، هنگامی که نیکلای اول در مجلس سنا مشغول ادای سوگند برای رسیدن به سلطنت بود، دست به یک شورش مسلحانه زدند، ولی با شکست مواجه شدند. شخصی به نام پوستل^۱ که افسران شورشی را رهبری می کرد هنگام محاکمه فریاد زد: «بزرگترین اشتباه من این بود که خواستم قبل از افشاندن تخم محصول بردارم.» در آن هنگام همه مردم روسیه آماده پیوستن به یک قیام عمومی نبودند. با اعدام افسران دسامبرست به ظاهر روسیه آرام شد، ولی در واقع آتش زیر خاکستر بود. روشنفکران روس در آن زمان گفتند که این قیام، انعکاس دیررس و دوردستی از انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه است. در سال ۱۸۳۹ پلیس مخفی نیکلای اول گزارش داد که فعالیت های انقلابی «ضد سرواژ» مانند انبار باروتی بزودی روسیه را منفجر خواهد کرد. در پی آن ترورها شروع شد. پدر داستایوفسکی که پزشکی بازنشسته و رئیس سابق یکی از بیمارستان های مسکو بود، در سال ۱۸۳۹ به دست یکی از دهقانان کشته شد. در همان زمان اعلامیه ای که بر در دیوار سن پترزبورگ الصاق شده بود، بیانگر اوج بیدادگری امپراتوری روسیه بود. این اعلامیه به شرح زیر در یکی از جراید نیز منعکس شد: «یک رأس ماده گاو شیرده با یک سلمانی با درشگه چی به فروش می رسد. یک



الکساندر اول

یابوی راهوار با یک آشهپ نیز به فروش می رسد .»

در آن زمان نیکلای اول دیکتاتوری را در ارتش به نهایت درجه رساند و بسیار سختگیرتر از پیشینیان خود عمل می کرد . کلنل والتر وابسته نظامی فرانسه در روسیه در خاطراتش درباره نیکلای اول می نویسد : «زمانی از پای غلط سربازان در هنگام رژه نظامی ایراد می گیرد و امر می کند که فوج نظامی به سوی سیبری به پیش ؛ این فرمان روز بعد اجرا می شود و روز دیگر فرمانده ای به امر افسر مافوق خود به سربازانی که به طرف رودخانه می رفتند ، فرمان ایست



کاترین کبیر

و عقب گرد نمی دهد ، تا وقتی که صف اول سربازان به آب می زنند و با این بی رحمی مثنی انسان تلف می شوند . «نیکلای اول ناراضیان و مخالفان را به سیبری می فرستاد ؛ چنان که «داستایوفسکی» نویسنده معروف را به سیبری فرستاد . او در نبردی که در هوای سرد انجام می شد ، اظهار داشته بود : «آب وهوا یعنی من . هر چه من گفتم ، همان است .» بریان شانی نوف در تاریخ روسیه می نویسد : «چنین خودکامه ای را هرگز ، تا آن زمان اروپا به خود ندیده بود .»

پس از بروز انقلاب های سال ۱۸۴۸ در کشورهای غرب اروپا ، تزار نیکلای اول از آن جا که «فرهنگ» را مادر افکار انقلابی می دانست ، تحصیل کرده ها را ، رعایای سرکش به حساب آورد و از تعداد محصلان اعزامی به اروپا کاست و تا آن جا که ممکن بود ،

سفر به اروپای غربی را ممنوع ساخت . او برای جلوگیری از انتشار افکار آزادی خواهانه سعی کرد مملکت خود را از اروپا جدا سازد . در حقیقت می توان گفت که وی ۷۶ سال قبل از استالین درصدد ایجاد پرده آهنین در مرزهای روسیه بود . او سرانجام در ۱۸ /فوریه / ۱۸۵۵ بر اثر شکست در جنگ کریمه دق کرد و جان سپرد . تزار آهنین (نیکلای اول) قبل از آن که در بستر بیماری بمیرد ، گفته بود : «جانشینم هر چه می خواهد بکنند . من نمی توانم رفتارم را عوض کنم .»

بلافاصله پس از مرگ او ، فرزندش الکساندر دوم که فردی اصلاح طلب بود ، به سلطنت رسید .

۲ . دوره اصلاحات (۱۸۸۱-۱۸۵۵ م .)

الکساندر دوم فرزند نیکلای اول بلافاصله پس از رسیدن به سلطنت دستور داد که نیروهای روسی منطقه کریمه را ترک کنند . اگر به اصلاحات گورباچف بادیده شک و تردید نیندیشیم ، او ۱۳۰ سال قبل از گورباچف اصلاحات را در کشور از سطوح بالا آغاز کرد و به این ترتیب تزار اصلاح طلب یا آزادی بخش^۳ معروف شد . وی در اعلامیه خویش در ۲۹ /مارس / ۱۸۶۱ که مصادف با ششمین سالگرد سلطنتش بود ، الغای «سرواژ» را اعلام داشت و مزارع اشتراکی به نام «کمون دهقانی» را به وجود آورد . شبیه این اقدام را استالین ۶۰ سال بعد تحت عنوان ایجاد «کلخوز» و «ساخوز» با قوه قهریه انجام داد . بدین ترتیب بدستور الکساندر آزادی بخش تکلیف موزیک ها (دهقانان بی زمین و وابسته به زمین که با ملک مزروعی به ارباب جدیدی قابل فروش بودند) روشن شد . وی سرانجام در ادامه اصلاحات خود در فوریه ۱۸۸۱ طرح نوعی مشروطه را امضا کرد ، ولی در اول /مارس / ۱۸۸۱ به دست آنارشیست ها به قتل رسید .

اگر قبول کنیم که گورباچف در اجرای برنامه های خود در شوروی سابق ، از اتهام هایی که کمونیست های جدید به ریاست «ژیوگانف»^۴ بر او وارد می آورند مبرا بوده است ، می توان بدرستی ادعا کرد که الکساندر دوم در حد خروشچف و گورباچف عمل کرده است . هم چنانکه گورباچف با اقدامات خود ، استالینیزم و برژنویزم را منکوب کرد ، الکساندر دوم با اقدامات خود اسباب مرگ روسیه اشرفی را فراهم آورد و جان بر سر پیاده کردن طرح های اصلاحی خود گذاشت . اگر به مدارک اندکی که از دوران گورباچف به دست آمده است ، نظر کوتاهی بیفکنیم ، ممکن است روند اصلاحات او را در قالب های پروسترویکا^۵ (نوسازی یا تجدید ساختارهای اقتصادی) و گلاستوست^۶ (آزادسازی یا باز کردن جامعه) مورد شک و تردید قرار دهیم ؛ چون گورباچف در مارس ۱۹۹۹ طی مصاحبه ای که با روزنامه شرق الاوسط انجام داد ، گفت : «غربی ها

در چندین مورد مرا گول زدند. «خبرگزاری رویتر در ۴/مارس/۱۹۹۶ از قول گورباچف گفت: «من مسؤول فروپاشی شوروی هستم و حالا هم نمی توانم در این باره توضیح دهم.» گورباچف یک بار نیز در ۲۰/مه/۱۹۹۵ گفته بود: «اگر دورانندیش بودم، بوریس یلتسین را که به فروپاشی شوروی سرعت بخشید، به عنوان سفیر به یک کشور خارجی می فرستادم.»
 او ضمناً اضافه کرد: «کودتای اوت ۱۹۹۱ به فروپاشی شوروی کمک کرد.»

حال بهتر می توانیم الکساندر دوم را با گورباچف مقایسه کنیم: الکساندر دوم اصلاحات اجتماعی را با یک کالسکه دو اسبه به سرعت به پیش راند. کالسکه ای که یک اسبش فرمان لغو سرواژ و اسب دیگر اصلاحات قضایی و سپردن امور قضایی به قضات منصف به جای پلیس خفیه بود. الکساندر دوم در ۱/مارس/۱۸۸۱ وقتی که با کالسکه خود از روی پلی عبور می کرد، از سوی تعدادی جوان آناشویست مورد سوء قصد قرار گرفت و چند نفر از افراد گارد امپراتوری کشته شدند. تزار که جان سالم به در برده بود، با عجله برای آگاهی از حال مجروحان و مقتولان گارد از کالسکه پیاده شد. در این حال یک آناشویست دیگر نزد او آمد و از تزار پرسید:



پتر کبیر

«اعلیحضرت زخمی و مجروح نشده اند؟» تزار جواب داد: «شکر خدا که من سالم ماندم.» با شنیدن این سخنان، تروریست دیگری سر بلند کرد و بالبخند تمسخرآمیزی فریاد زد: «هنوز زنده ای

که از خدا شکرگزاری کنی؟» و بلافاصله بمبی را به طرف او پرتاب کرد و تزار به قتل رسید. شبکه های فراماسونری که افکار نیهیلیستی و آناشویستی را در مغز جوانان روسی کاشته بودند، با بزرگ مالکان روسی هم داستان شده و او را به قتل رساندند. ولی ۱۱۰ سال بعد از الکساندر دوم، گورباچف کالسکه دو اسبه ای را که یک اسب آن پروسترویکا و اسب دیگر آن گلاسنوست و مرکوب آن سوسیالیزم بود، چنان با مهارت به عمق دره ها کرد و خود جان سالم به در برد که هنوز بعضی از شخصیت های روس علت سقوط شوروی را به بن بست رسیدن اصلاحاتش می دانند و نه خیانت او.

۳. دوره انقلاب، الکساندر سوم ۱۸۹۴-۱۸۸۱

الکساندر سوم، فرزند الکساندر دوم برخلاف پدرش با هرگونه اصلاحات پدر مخالف بود. او در شرایطی بر تخت سلطنت جلوس کرد که صدای پای انقلاب به گوش می رسید. وزیر خارجه اش که او را احق تاجدار می نامید، درباره اش نوشت: «شخصیت استبدادی او روزه روزه بیشتر ظهور می کرد؛ به طوری که اطمینان وی به اشتباه ناپذیری رفتارش به یقین تبدیل شده بود.»

به جرأت می توان ادعا کرد: او استالینی بود که تاج بر سر داشت. وی بعد از سال ۱۸۸۱ او خوارانا^۲ یعنی پلیس خفیه ای را که پدرش ایجاد کرده بود، بسیار تقویت کرد. چنان که برادر لنین را که می خواست در اول مارس ۱۸۸۷ به تقلید از وقایع مارس ۱۸۸۱ عملیات تروریستی انجام دهد دستگیر و به اتفاق عده ای دیگر اعدام کرد. بین او و استالین که بعد از لنین سردمدار کشور شوراها شد، شباهت های زیادی دیده می شود. استالین و الکساندر سوم هر دو دیکتاتورهای مطلق العنانی بودند. با این تفاوت که اولی با طرز فکری ارتجاعی و دومی به اصطلاح خودش با افکار دیکتاتوری پرولتاریا حکومت می کرد. استالین می خواست به هر صورت ممکن کشورهای اروپای شرقی را تحت سیطره خود درآورد که عاقبت موفق به این کار شد و پس از پایان جنگ جهانی دوم کشورهای اقماری را در شرق اروپا ایجاد کرد. حتی استالین قبل از تشکیل دولت های اقماری، در سال ۱۹۳۹ لهستان را با آلمان هیتلری تقسیم کرد؛ کاری که تا آن زمان بارها توسط تزارها انجام شده و لهستان بین آلمان، اتریش و روسیه تقسیم شده بود. استالین از این جهت به لهستان چشم دوخته بود که از نظر تاریخی آن را ملک مطلق روس ها می دانست. نگاهی به گذشته و عملکرد این دو (الکساندر سوم و استالین) نشان می دهد که الکساندر سوم ۶۴ سال قبل از استالین، روسی کردن ملل تابعه را با توسل به زور آغاز کرد. چنان که فنلاندی ها و لهستانی ها موظف بودند که زبان روسی را فرا گیرند. بعد از جنگ جهانی دوم استالین با فرستادن ژنرال راکاسونسکی به لهستان و گماردن او به عنوان فرمانده ارتش لهستان از الکساندر سوم یک

شکست نیکلای دوم در جنگ دریایی «تسوشیما» از ژاپن در سال ۱۹۰۵ و گسترش انقلاب در سراسر کشور باعث شد که نیکلای دوم فرمان تشکیل دوما (مجلس) را صادر کند. این مجلس از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۷ چهار بار تشکیل و منحل شد. بالاخره با پیروزی انقلاب در ۲/مارس/۱۹۱۷ حکومت به دست سوسیال دمکرات ها به رهبری کرنسکی^۱ افتاد و تزار استعفا داد. هم زمان با این تغییرات آلمان ها که خواهان انعقاد قرارداد صلح با روسیه بودند، به صورت مخفیانه لنین را به داخل روسیه فرستادند و او ضمن انجام کودتای کمونیستی در اکتبر/۱۹۱۷ باعث فرار کرنسکی و استقرار حکومت کمونیستی و تیرباران تزار به نحوی اسرارآمیز شد.

ج. دوره کمونیزم

لنین و همکاران او برای حفظ سیستم کمونیستی جهت سرکوب مخالفان، ترور سرخ را به راه انداختند و هزاران مخالف را توسط سازمان جدید التأسیس چکا که بعداً به کا-گ-ب تبدیل شد، از میان بردند. اگر در تمام دوران تزارها ارتجاع و دیکتاتوری سراسر تاریخ قبل از انقلاب روسیه را در بر گرفته بود، از این به بعد تا پایان دوره برژنف خط سرخ خودکامگی و یکه تازی دوران ۷۴ ساله، مرحله بعدی تاریخ روسیه را تحت پوشش خود گرفت. لنین می گفت در روسیه باید نظام موجود، یعنی آنچه را که

گام فراتر برداشت. الکساندر سوم چون ارتدکس متعصب بود، خود را حامی صرب ها و اسلاوهای جنوبی و ملل اروپای شرقی و انسمود می کرد. اما استالین این حمایت را در قالب «انترناسیونالیزم پرولتری» دنبال می کرد و به نحو دیگری بر یوگسلاوی چشم طمع داشت و مارشال تیتورا که با وجود داشتن مرام کمونیستی از او تبعیت نمی کرد، از نظر ایدئولوژی تکفیر کرد.



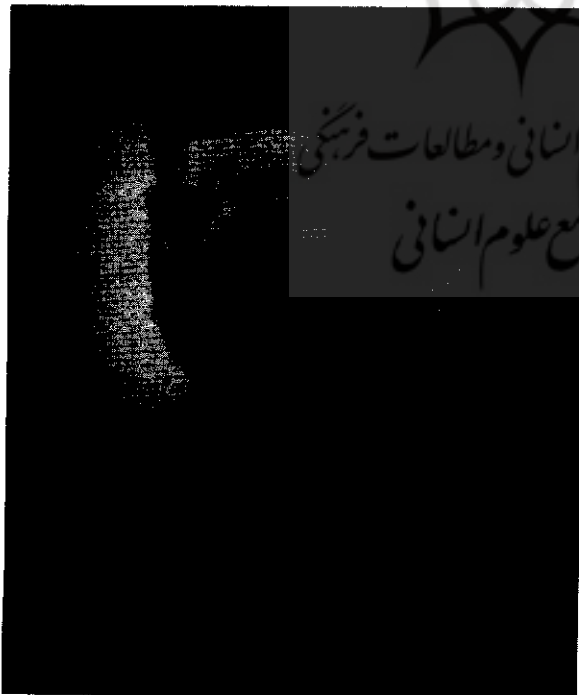
نیکلای اول

سیاست ناسیونالیستی

شدید روسی الکساندر سوم بسیاری از دولتمردان داخلی و خارجی را از او خشمگین ساخت. به طوری که مورخان به او ژاندارم ارتجاع لقب دادند. در زمان سلطنت او بود که موضوع پوگروم^۲ یا مبارزه برضد یهودیت شدت گرفت. امپراتور در بیانیه ای که صادر کرد، یهودی ها را عامل اغتشاش و انقلاب دانست و دستور دستگیری و محدود کردن آنها را داد. بالاخره الکساندر سوم در اثر افراط در مشروب خواری در ۱۱/نوامبر/۱۸۹۴ درگذشت.

ب. سلطنت نیکلای دوم و استقرار کمونیزم

بعد از مرگ الکساندر سوم، فرزندش نیکلای دوم به سلطنت رسید. او در ۲۹/ژانویه/۱۸۹۵ خطاب به نمایندگان اعیان و نجبا اظهار داشت که مانند پدرش مایل به حفظ استبداد است و افکار مربوط به یک قانون اساسی را «خواب های دیوانه وار» نامید. اما از آن جا که انگلستان همواره در طول تاریخ رقیب روسیه تزاری بود، با آن که ملکه فتودورونا^۳ (الکساندرا) همسر نیکلای دوم، نوه ملکه ویکتوریا محسوب می شد و جرج پنجم و نیکلای دوم پسر خاله بودند، ولی منافع انگلستان در تضعیف روسیه بود و به همین علت، انگلستان تنور انقلاب در روسیه را همواره گرم نگه می داشت؛ چنانچه از زمان الکساندر آزادی بخش روزنامه ای در لندن به نام «کولوکول» (جرس) منتشر می شد. ترجمه کتاب سرمایه نوشته کارل مارکس نیز توسط انگلیسی ها به طور مخفیانه وارد روسیه شد.



دموکراسی طبقاتی یا بورژوازی و استبدادی نژادی می‌گویند، با «نظام آرمانی» عوض کنیم تا این که تفاوت‌های طبقاتی از بین بروند. اما برخلاف این نظریه، طبقه جدیدی بر تمام شئون زندگی حکومت می‌کرد و بالاترین مقام سیاسی تا مدیریت کارخانه‌ها و بالاخره ریاست کوچکترین مؤسسه در یک روستا از بین کسانی انتخاب می‌شدند که ابتدا به عضویت سازمان جوانان کمونیست (کامسومول^{۱۱}) درآمد بودند. این افراد می‌توانستند تا آخرین مرتبه حزبی برسند که در اصطلاح روسی به آن «آپاراتچیک»^{۱۲} می‌گفتند. اینها بودند که قبلاً عضویت ۸۵۴ هزار ساویت (شورای مردمی) را در کلیه سطوح پذیرفته بودند. وجود این فرایند در پدیده ترقی افراد، می‌رساند که صعود افراد کلیه شئون سیاسی، نظامی، اقتصادی بر مبنای لیاقت فردی و شایستگی علمی یا فنی نبوده، بلکه ملاک ترقی افراد به میزان وابستگی خوب و گذراندن سلسله مراتب آن بوده است. با نگاه به این جریان انحصار طلبی در حکومت پی می‌بریم که بالاترین نهاد سیاسی که بر کلیه مؤسسات سیاسی و نظامی تعیین تکلیف می‌کرد، پولیت بورو^{۱۳} یا دفتر سیاسی حزب کمونیست بود. دفتر سیاسی در حقیقت در حکم کابینه مسلط و تصمیم‌گیرنده حزب کمونیست بود که در پشت پرده کلیه تصمیم‌های سیاسی را اتخاذ می‌کرد و می‌توانست مصوبات خویش را بر کلیه نهادهای سیاسی اقتصادی، نظامی تحمیل کند. اعضای این دفتر تا دوازده نفر بودند که ریاست آن بادییر کل حزب بود. اما عناصری نیز غیر از بادییر کل بودند که در دفتر سیاسی قدرت فائقه داشتند و قدرت سیاسی را با عبارات سائترالیزم دموکراتیک توجیه می‌کردند. از این جهت بود که مردم دنیا به طور ناگهانی می‌فهمیدند که فلان مقام شوروی تغییر کرده است. نمونه چنین اختیاری را در «پولیت بورو»، «سوسلف»^{۱۴} تئوریسین و نظریه پرداز حزب برعهده داشت که در ۱۴/ اکتبر/ ۱۹۶۴ در پلنوم^{۱۵} یا اجلاسی که همه اعضای دفتر سیاسی در آن شرکت داشتند، خروشچف دبیرکل حزب و نخست وزیر را که برای استراحت در یکی از ویلاهای کنار دریای سیاه به سر می‌برد، غیباً محاکمه کرد و او را در مورد مسأله کوبا و شکست در سیاست کشاورزی کشور مقصر دانست و برکنار کرد. رادیو مسکو در همان روز لئونید برژنف را بعنوان دبیرکل حزب کمونیست معرفی کرد. رهبران سابق شوروی در هر مقام و منصب، لقب سمبولیک نمایندگی پرولتاریا (زحمتکشان) را یدک می‌کشیدند. در صورتی که طبقه جدیدی بودند که می‌توان از آن‌ها بعنوان نئوبورژوازی چپ (بورژوازی جدید کمونیست) نام برد. کلیه رهبران کمونیست از بهترین اتومبیل‌ها امکانات شخصی استفاده می‌کردند و در ویلاها و منازل مجلل به نام «داچا»^{۱۶} که در ساحل دریای سیاه و نقاط خوش آب و هوا قرار داشتند، به بهترین وجه استفاده می‌کردند. کل اعضای حزب کمونیست در حدود ۹ میلیون نفر بودند که بر ۲۰۰ میلیون مردم

روسیه حکومت می‌کردند. از میان آنها ۷۰۰ هزار نفر مأمور کا-گ-ب و مأموران مخفی کمیته امنیت دولتی بودند و سازمانی به نام نومنکلاتورا^{۱۷} انتصاب ۶۰۰ هزار نفر در سمت‌های کلیدی سیاسی اقتصادی و نظامی و مدیریتی را کنترل می‌کرد و در فهرست خود داشت. در زمان استالین، دهقانان و خرده مالکان نیمه مرفه (کولاک‌ها)^{۱۸} که در برابر شکست در مزارع اشتراکی (کالغوز)^{۱۹} مقاومت می‌کردند، قتل عام و یا به سرزمین‌های دوردست سبیری



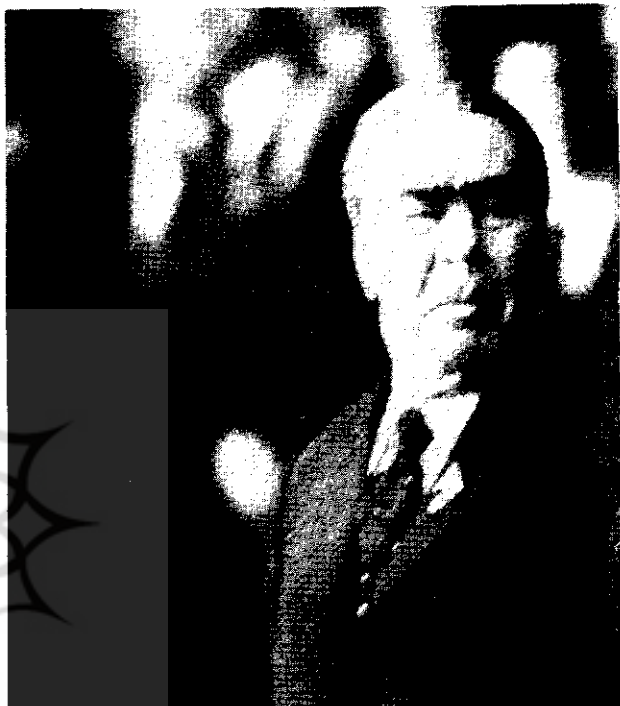
به نام «گولاگ»^{۲۰} تبعید شدند. استالین در کنفرانس تهران به روزولت گفت: «ده میلیون نفر را کشته است». اجرای طرح نپ (NEP)^{۲۱} که در اواسط دوره لنین و اوایل دوره استالین اجرا شد، به خاطر عدول از سیستم مارکسیسم بود تا سطح تولید بالا برده شود. در دهه ۱۹۲۰ یک کارگر معدن به نام «استاخانف»^{۲۲} در یکی از معادن منطقه دنباس شیوه‌ای را به کار برد که به ابتکار او، محصول کار روزانه بالا می‌رفت و از آن پس «استاخانف» به صورت قهرمان امور صنعتی معرفی شد و هر کس سعی می‌کرد که بر او تاسی کند و جایزه بگیرد. هر کسی تولید را بالا می‌برد، لقب قهرمان می‌گرفت و به او جایزه می‌دادند. ولی در جوار «استاخانوفیسم»^{۲۳} که به عنوان مکتبی در صنعت و کشاورزی معرفی شده بود، استالین دست به تصفیه‌های حزبی زد که عامل آن بریا، وزیر کشور و رئیس پلیس خفیه شوروی بود. طی این تصفیه‌ها هزاران نفر قربانی شدند؛ به طوری که می‌توان گفت: ترقی که در سایه استاخانوفیسم به دست آمد، در مقابل هزاران

در زمان برژنف فساد مالی اداری بشدت خود را نشان داد. برژنف که در سطح بالای حزبی در حقیقت استالین دوم بود، اجازه داد که همه رهبران حزبی سطح بالای حزبی در سطح بالا زندگی اشرافی داشته باشند. حتی داماد او یوری چوربانوف در رأس یک شبکه مافیایی رشوه خواری مشهور خاص و عام شده بود. از جانب دیگر، مخارج اجرای دکترین برژنف، یعنی دخالت نظامی در کشورهای شرق اروپا برای کشوری که با امریکار قابت داشت، باعث بالا رفتن قیمت‌ها در شوروی شد. نادیده گرفتن فساد اطرافیان، آتش زیرخاکستر را داغ‌تر و مشتعل‌تر کرد. از این نظر، شعارهای رعایت اخلاق و انضباط حزبی، فداکاری، غیرت سوسیالیستی و استاخانوویستی نزد مردم مسخره جلوه می‌کرد. در ۱۰/نوامبر/۱۹۸۲ برژنف در اثر بیماری قلبی درگذشت و یوری آندروپوف^{۲۶}، رئیس کا-گ-ب رهبر شوروی شد. مبارزه با فساد در زمان او با وجود کهولت و بیماری دیر شده بود. جانشین او کنستانتین چرنیکو^{۲۷} سعی کرد که کادرهای قدیمی را ثابت نگه دارد و این امر فقط به ذائقه قدیمی‌ها خوش آمد.

روی کار آمدن گورباچف و زوال کمونیسم در روسیه

وقتی که در ۱۰/مارس/۱۹۸۵ گورباچف به عنوان دبیر اول حزب کمونیست انتخاب شد، آندره گرومیکو، سکاتدار سیاست خارجی شوروی در زمان استالین، او را به اعضای پولیس بورو معرفی کرد و اظهار داشت: «امیدوارم گورباچف حزب را تا قرن بعد هدایت کند». او نمی‌دانست که گورباچف با مانوری ماهرانه نه تنها گرومیکو، بلکه کلیه کادرهای حزبی و نظامی را که بیش از ۷۰ سال دارند و یادگار دوران استالین و برژنف هستند، از صحنه خارج خواهد کرد. بعد از آن که گورباچف بر اریکه قدرت تکیه زد، نظامیان استالین‌گرا و طرفدار برژنف را برکنار کرد. در دسامبر ۱۹۸۵ دریا سالار گور شکوف^{۲۸} ۷۵ ساله طراح ناوگان دریایی نوین شوروی را که ۲۹ سال فرماندهی نیروی دریایی شوروی را برعهده داشت، بازنشسته کرد و دریا سالار و لادیمیر چرنوین^{۲۹} ۵۷ ساله را برگزید. از آن جا که گورباچف دست پرورده سوسلف و آندروپوف بود، محافل شوروی باور نمی‌کردند که او عناصر کارگشته قدیمی کمونیست‌های سنتی را کنار بگذارد. اصولاً تز گورباچف انتخاب طبقه جوان بود که از دوران سیاه استالین و برژنف خاطره خوشی نداشتند. گورباچف کسی بود که در ۳۹ سالگی در شمار عالی‌ترین آپاراتچیک‌های حزبی (آپاراتچیک‌سی) درآمد و در سال ۱۹۷۰ به عضویت شورای عالی برگزیده شد و یک سال بعد به کمیته مرکزی راه یافت و در تاریخ شوروی سابقه نداشت که فردی آن قدر جوان به چنین نهادی راه یابد. گورباچف سپس آندره گرومیکو، وزیر خارجه را که از استالینیست‌های افراطی بود به پست تشریفاتی

نفر از انسان‌هایی که توسط جوخه‌های آتش استالین اعدام شدند و یا به گولاک‌ها تبعید شدند، چیزی نبود که مردم روسیه را راضی کند. استالین از انسان‌ها به منزله بیچ و مهره‌هایی در جاهای مختلف استفاده می‌کرد؛ ولی افکار آنها در کنترل دولت بشدت زیر ضربات شدید کمونیسم قرار می‌گرفت. اگر نیکلای اول، الکساندر سوم و نیکلای دوم از تعداد دانشجویان کاستند و فرهنگ را عامل انقلاب می‌دانستند، ولی در دوره استالین بر تعداد دانشجویان و دانش‌آموزان



هلموت اشمیت صدر اعظم وقت آلمان غربی و برژنف

بخش‌های فنی و حرفه‌ای اضافه شد؛ اما باید همه آنها، اصول علمی را در قالب ماتریالیسم دیالکتیک جا می‌دادند؛ و گرنه آن اصول علمی نبود و به طور کلی تاریخ بشر بر مبنای ماتریالیسم تاریخی تبیین می‌شد و معیار سنجش هر چیز مارکسیسم بود. اگر دانشمندی حتی با اصول مارکسیسم مخالفت می‌کرد و می‌خواست که از قالب فکری آنها خارج شود، به عنوان دیوانه به تیمارستان‌ها روانه می‌شد. از این جهت بود که جامعه‌شناسان بر این پدیده دگماتیسم ایدئولوژیک نام نهادند. ۵/مارس/۱۹۵۳ کابوس وحشتناک ملت شوروی با مرگ استالین پایان گرفت. خروشچف به دبیر کلی حزب رسید و همکاران نزدیک استالین از قبیل گاگانوویچ^{۳۰}، مولوتوف^{۳۱}، ژوکف، بولگانین و بریا تصفیه شدند و از میان آنها بریا به جرم کشتن هزاران انسان تیرباران شد. خروشچف در زمان زمامداریش در شهر وین با کندی ملاقات کرد و امتیازهایی به امریکا داد و در قضیه کوبا عقب‌نشینی کرد. بعد از خروشچف، برژنف سکاتدار شوروی شد.



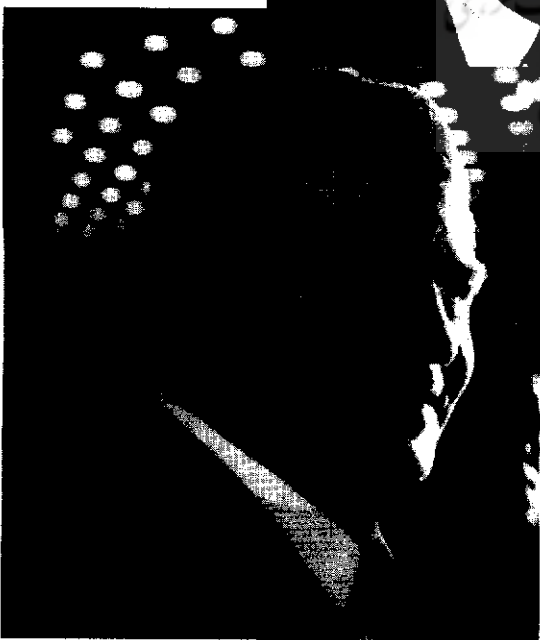
هسته ای دست برداشت و به دنیای فارغ از سلاح هسته ای پای گذاشت». در ضمن، گورباچف به سران کشورهای اروپای شرقی توصیه کرد تا استعفا دهند و ملت های خود را در انتخاب سیستم حکومتی آزاد بگذارند.

در ۴/ژوئن/۱۹۹۱ گورباچف طی فرمانی لفظ سوسیالیسم را از نام اتحاد شوروی حذف کرد و این شوکی بود که بر شوروی کمونیست وارد آمد و سورتمه دو اسبی گورباچف که گلاسنوست و پروسترویکا آن را یدک می کشیدند، به لبه پرتگاه نزدیک شد. ناگهان در ۱۹/اوت/۱۹۹۱ رادیو مسکو از کودتای ینسایف اطلاع داد. رسم متداول کودتاگران در تمام دنیا، قطع وسایل ارتباطی کشور از هر نوع، با خارج

است. اما در حالی که کودتای به اصطلاح کمونیست ها در شرف انجام بود، یلتسین که در زمره مخالفان کودتا بود بالندن و واشنگتن ارتباط تلفنی داشت. آنهایی که این کودتا را باور کرده و گول این بازی را خورده بودند، پس از شکست کودتا خودکشی کردند. با نمایش گذاشتن صحنه های کودتا، مدیریت گورباچف در اداره کشور

ریاست جمهوری رساند و این قدم اولین مرحله اخراج کمونیستهای افراطی از صحنه سیاست شوروی بود. در ۲۷/سپتامبر/۱۹۸۵ نیکلای تیخونف^{۲۰} نخست وزیر ۸۰ ساله را نیز محترمانه کنار گذاشت و طرح گام به گام طرد عناصر کمونیست افراطی به اجرا درآمد. همکاران جدید گورباچف همه در مقایسه با رهبران سابق، کم سن تر بودند. نیکلای ریژکوف^{۲۱} ۵۶ ساله دبیر کمیته مرکزی در امور اقتصادی و ایگور لیکاجوف^{۲۲} ۶۴ ساله دبیر کمیته مرکزی ایدئولوژی و «ویکتور چیریکوف^{۲۳}» ۶۲ ساله به ریاست ک.گ.ب رسید. بعد از عزل تیخونف نخست وزیری، نیکلای ریژکوف ۵۶

ساله به نخست وزیری رسید. در راستای سیاست برژنف زدایی، آخرین طرفدار برژنف یعنی «ویکتور گیشین^{۲۴}» رهبر حزب کمونیست مسکو برکنار شد و در ۲۴ دسامبر ۱۹۸۵ به جای او بوریس یلتسین ۵۵ ساله به این کار گمارده شد. گورباچف سپس با توسل به گلاسنوست و پروسترویکا گفت که در صدد اصلاحات در کشور است. او در ۱۶/فوریه/۱۹۸۷ طی یک گردهم آیی صلح بین المللی که با جلال و شکوه در مسکو برگزار شد، ضمن یک سخنرانی از نزدیکی غرب و شوروی سخن به میان آورد. در حالی که دکتر آندره ساخاروف ناراضی شوروی که به تازگی آزاد شده بود و چند صد تن از هنرپیشه های امریکایی و غربی مانند گراهام گرینی، گریگوری پک و نورمان میلر حضور داشتند، ضمن نطقی گفت: «عصر سلاح های هسته ای به پایان رسیده است و باید از توهمات قدرت



21. New Economic 22. stakhanov
 23. stakhanovism 24. kaganovitch
 25. Molotov 26. yuri Andropov
 276. konstantin chernenko 28. Admiral Gorshkov
 29. v- chernarin 30. Nikolay TikhoNov
 310. Nikolay Ryzhkov 32. victor cheri Kov

33. Grishin
 * lord with worth

منابع:

۱. کلنل والتر، تاریخ روسیه از پیدایش تا ۱۹۴۵، ترجمه نجفقلی معنوی، انتشارات کمیسیون معارف، تهران، ۱۳۳۸
۲. مورن، ماکسیسم، تاریخ دول معظم (بخش روسیه) از ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۷ ترجمه علی اصغر شمیم جلد دوم، مؤسسه انتشارات علمی، تهران، ۱۳۳۸
۳. در بیشایر، یان، تحولات سیاسی در اتحاد شوروی از بزرف تا گورباچف، ترجمه هرمز همایون پور، انتشارات انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۷
۴. شان نوف، بریال، تاریخ روسیه از آغاز تا انقلاب اکتبر، ترجمه دکتر خانابایانی انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲
۵. کاظم زاده، دکتر فیروز، روس و انگلیس در ایران ترجمه دکتر منوچهر امیری انتشارات انقلاب اسلامی چاپ دوم تهران ۱۳۷۱
۶. پاسکال، پیر، تاریخ روسیه از مبادی تا ۱۹۱۷ ترجمه گودرز، انتشارات علمی بی تا.
۷. جباری، جلیل، پیامدهای فروپاشی شوروی، نشر رامین بی تا- بی نا.
۸. ماسی، رابرت، نیکلا و الکساندر ترجمه پروانه ستاری نشر نی تهران، ۱۳۶۹
۹. مددوف، ژورس، مبارزه قدرت کرملین، ترجمه محمود هانف انتشارات رازی، تهران، ۱۳۶۴
۱۰. روزنامه های کیهان در مورد اعتراضات گورباچف و حقایق بعد از فروپاشی شوروی در تاریخ های زیر
 ۷۴/۲/۳۰، ۷۴/۱۲/۱۴، ۷۶/۵/۲۹، ۷۷/۵/۲۹، ۷۷/۱۲/۲۰
۱۱. روزنامه ایران شماره ۱۰۳۶ سال چهارم ص ۷ معماری قتل تزار نوشته: سیروس غفاریان

زیر سؤال رفت و همان طور که همه می دانند و تاریخ حقایق آن را در آینده روشن خواهد کرد، گورباچف با استعفاي خود در ۲۵ / دسامبر / ۱۹۹۱ فروپاشی شوروی را اعلام کرد و یلتسین زمام امور را به دست گرفت و پرچم دوره تزاری در میدان سرخ به اهتزاز درآمد و به این ترتیب شام آخر شوراهای آغاز شد. پس از زمامداری یلتسین، بحرانی عظیم در کشور ایجاد شد. نرخ روبل که به دو دلار نمی رسید، در زمان او از صدها روبل در برابر هر دلار تجاوز کرد. اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، کشور را دچار آن گونه فقر و فلاکتی کرد که عده ای در تظاهرات عکسهای استالین و پرچم داس و چکش را به نمایش گذاشتند. این عمل دلیل بر کمونیست بودن آنها نبود. بلکه آنها می خواستند به یلتسین بگویند که اگر کمونیست ها هم به ما نان بدهند، در انتخابات ریاست جمهوری به آنان رأی می دهیم. پس از فروپاشی شوروی، روسیه دچار شوک اقتصادی شد. اقتصاد برنامه ریزی شده و متمرکز وقتی به طور ناگهانی به بازار آزاد تبدیل شد، سردرگمی، هرج و مرج اقتصادی و غیره را به دنبال آورد و اکنون نیز آینده روسیه را با سؤال های بسیار در آستانه قرن بیست و یکم قرار داده است.

بی نوشت:

1. Tasushima
2. Postel
3. Tsar the Liberator
4. Gennady zyvganov
5. perestroika
6. Glasnost
7. okharana
8. pogromes
9. Alexandra feodorovna
10. kerensky
11. komsomal
12. Apparatchik
13. polithburo
14. suslov
15. plenum
16. Dacha
17. Nomen klatura
18. kulak policy
19. kalkhoz
20. gulag